پسر حاج‌علی محمدی‌دوست در گفت‌وگو با «جوان» از عشق پدرش به امر آموزش می‌گوید

امام خمینی(ره) به پدرم گفت کاردبیری را رها نکنید

■ احمد تبریزی

حاج‌علی محمدی‌دوست را به واسطه عشق و علاقه‌اش به آموزش دانش‌آموزان مقطع اول دبستان می‌شناسند. او با ابتکار و خلاقیت الفبا را به دانش‌آموزان آموزش می‌داد و به مدت چندین دهه این کار را با عشقی تمام نشدنی انجام داد. محمدی‌دوست با وجود داشتن شغل‌های دولتی، ولی هیچ‌گاه از مدرسه و بحث آموزش دور نشد و تا پایان عمر این کار را انجام داد. کتاب «مکتب» با نگاهی به زندگی ایشان به تازگی منتشر شده است و اطلاعات کاملی از این شخصیت فرهنگی ارائه می‌دهد. محمدمهدی محمدی‌دوست، پسر این معلم صبور در گفت‌وگو با «جوان» از علاقه و عشق پدرش به امر آموزش می‌گوید.

■■■

پدرتان فعالیت‌های فرهنگی‌شان را از چه زمانی شروع کردند؟

پدرم در دوم فروردین ۱۳۲۱ در کاشان به دنیا آمد و برای تحصیل در مقطع دبستان به همراه خانواده به تهران می‌آیند. پدر اواخر دوران دبیرستان همزمان با فوت آیت‌الله بروجردی تصمیم می‌گیرد طلبه شود ولی به دلیل برخی اتفاقات و مخالفت‌های خانواده موفق به انجام این کار نمی‌شود. در سال ۱۳۴۳ جذب کار معلمی می‌شود و در همان اوایل کار به قدری موفق بود که از وزیر آموزش و پرورش وقت جایزه می‌گیرد. البته پدر به خاطر مخالفت‌های آن زمان روی سن نمی‌رود تا جایزه‌اش را بگیرد. در همان شروع کار معلمی، فعالیت‌های پدرم نمود زیادی داشت و کمی بعد جذب مدرسه علوی شد. مدرسه علوی مدرسه شناخته شده‌ای بود و پدرم تا مقطع انقلاب دبیر این مدرسه بود. پس از انقلاب به واسطه شناخت شهید رجایی در دفتر نخست‌وزیری مشغول به کار شد. آن زمان شهید رجایی همسایه ما هم بودند و پدرم با ایشان کار می‌کرد. همان زمان پدر یکی، دو مرتبه خدمت امام رسید تا برای ادامه راهش نظر ایشان را جویا شود. از امام خمینی می‌پرسد من سراغ کارهای مدرسه بروم یا در کارهای دولتی پیش شهید رجایی بمانم که امام می‌فرمایند شما کار دبیری را رها نکنید. پدر تا سال ۱۳۶۸ زمانی برای انجام کارهای معلمی نداشت و بعد با تأسیس مدارس غیرانتفاعی دوباره به مدارس و بحث‌های آموزشی برگشت. با مدرسه شهدای مؤتلفه اسلامی کارش را دوباره شروع کرد و در کنارش با چند مدرسه دیگر هم همکاری داشت.

پدرتان در چه مقطعی به دانش‌آموزان آموزش می‌دادند؟

پدرم همیشه معلم کلاس اول بود. چیزی که در مورد ایشان نمود دارد تجربه سالیان متمادی‌شان در دبیری کلاس اول دبستان است. خودشان همیشه روی این موضوع تأکید می‌کردند که همیشه در کلاس اول هستم و می‌مانم. پدر تعریف می‌کرد زمانی که در روستای جمال آباد اطراف تهران مدرسه می‌رفت، مدیری داشت که وقتی آنها به کلاس دوم رفتند پدرم را بالا سر بچه‌های کلاس اول گذاشت. تعریف می‌کرد از همان زمان به کار آموزش علاقه‌مند شدم و به مرور یاد گرفتم باید چه کار کنم. شیوه‌های خاص خودش را هم در آموزش داشت. اگر مرحوم نیرزاده را در تلویزیون دیده باشید که با شیوه تئاتر درس را به بچه‌ها آموزش می‌داد، پدرم هم شیوه خاص خودش را داشت. با آقای نیرزاده در مدرسه علوی همکار بودند و برای خودش روش‌های نوآورانه‌ای در آموزش حروف الفبا داشت. خیلی اوقات در مدارس معروف تهران از پدرم می‌خواستند حروف الفبا را به بچه‌ها آموزش دهند.

پدر در خانه درباره اینکه کار سیاسی و دولتی انجام بدهند یا کار دبیری با خانواده صحبت می‌کردند؟

پدرم همیشه احساس وظیفه زیادی نسبت به کار آموزش داشت و معتقد بود باید برای بچه‌های دبستان کار پایه‌ای کرد. می‌گفت کسی را که واقعاً علاقه، سواد و تبحر دارد باید پیدا کرد تا وارد مقطع دبستان شود. پدرم اعتقاد داشت باید بهترین افراد در دبستان مشغول به آموزش شوند، چراکه آموزش از دبستان شروع می‌شود و حساسیت کار دبستان به ویژه اول دبستان از مقاطع دیگر بالاتر است. دیگر آن حرف امام هم موجب شد تا تصمیمش جهت ادامه کار دبیری را قاطعانه بگیرد.

با شما یا دیگر فرزندان در خانه کار می‌کردند؟

خیلی فرصت کار در خانه با ما را نداشت، ولی آن ارتباط دلی را با معلمان برقرار می‌کرد و این همیشه برایمان لذتبخش بود. حتی برای معلم‌هایمان هم لذتبخش بود. پای دفترهای ما همیشه شعر و تشکر و تمجید از معلم می‌نوشت و معلم با خواندنش سر ذوق و شوق می‌آمد. من و دیگر فرزندان خانواده ارتباط خوبی با معلمان مدرسه داشتیم. ما در مدارسی درس خواندیم که پدرمان سالیان پیش آنجا معلم بود و دبیرهای آنجا پدر و سابقه‌اش را می‌شناختند و از طریق دفتر تکالیف ما هم با ایشان ارتباط برقرار می‌کردند.

تا آخرین لحظه حیاتش با عشق کار کرد. پدر سال ۸۴ در ۶۳ سالگی از دنیا رفت. او سال ۷۱ یک بار سکته کرد و یک ماه در بیمارستان بستری بود. آخرین بار در سال ۸۴ یک سکته دیگر کرد و از دنیا رفت. زندگی با پدرم برایمان بی‌نظیر بود و شیرینی‌ها و تجربه‌های ناب داشتن یک پدر آموزگار را برایمان به همراه داشت

پدر اهل مطالعه و خواندن شعر بودند؟

مطالعه آزاد زیادی داشتند. تحصیلات‌شان بالاتر از دیپلم نبود ولی مطالعات‌شان در حوزه علوم تربیتی و مطالعه آزادشان خیلی زیاد بود. بعدها وقتی برخی از دانش‌آموزانش با او دیدار داشتند می‌گفتند در مسائل مختلف نظریات صاحبنظران را مطرح می‌کردیم و می‌دیدیم حاج آقا آن کتاب‌ها را خوانده و نظریات را بلد است. پدرم اعتقاد زیادی به مدرک گرایی نداشت. می‌گفت یاد گرفتن و پیاده کردن آن دانش اهمیت دارد و گرفتن مدرک بدون دانش لازم برای کسی فایده‌ای ندارد.

به شما توضیح دادند چگونه به روش و مدل آموزشی مخصوص به خودشان رسیدند؟

احساس می‌کنم رسیدن به این سبک و روش به شاکله وجودی‌اش برگردد. بحث آموزش به صورت درونی در وجود پدر بود. شما باید دوستدار کار آموزش و تربیت باشید تا بتوانید در این حوزه کار کنید. همچنین صبر پدر در برخورد با بچه‌ها بسیار قابل تأمل است. بچه‌ها در سنین پایین شلوغ هستند و برای خیلی‌ها این شیطنت‌ها قابل تحمل نیست و مدام بچه را امر و نهی می‌کنند ولی پدرم با صبر و درک زیاد بچه‌های بسیاری را همراه کردند. مدرسه علوی سه کلاس اول داشت و بچه‌های پرتحرک و بازیگوش را به کلاس پدرم می‌فرستادند، چون می‌دانستند او می‌تواند با این بچه‌ها کار کند این بچه‌ها را به کلاس پدر می‌فرستادند و اتفاقاً موفق بودند و نتیجه می‌گرفتند. یک روز مستخدم مدرسه تعریف می‌کرد که پدرم با قلم فرانسه با بچه‌ها خوشنویسی کار می‌کرد و خطاب به مستخدم مدرسه می‌گفت شما نگران نباش و اگر کف زمین کثیف شود خودم زمین را پاک می‌کنم فقط شما بگذارید با این بچه‌ها و قلم‌ها کار کنم تا کار را به خوبی یاد بگیرند. دلی کار کردن بهترین توصیف برای شیوه کار ایشان است و خیلی با شخصیت پدر می‌خواند.

در خانه هم همینطور صبور و با حوصله با فرزندان برخورد می‌کردند؟

بله، ما هیچ وقت ایشان را عصبانی ندیدیم یا هیچ وقت ما را تنبیه نکردند. همیشه با صبر و حوصله با ما برخورد می‌کردند.

این صبر و حوصله و آرامش از کجا می‌آمد؟

مشخصاً چنین آرامشی از بحث‌های جسمی و روحی می‌آید. از عبادت و قوت قلبی که از ناحیه خداوند داشت، می‌آمد. پدر در خیلی از کلام‌هایش فقط تکیه کلامش امید و توکل بر خدا یا توسل بر ائمه بود. می‌گفت اگر مشکلی هست صلوات بفرستید و آن مشکل حل می‌شود. در خصوصیات جسمی کم غذا بود و خیلی در قید اینکه امروز چه بخورم نبود. غذا خوردن برای او در اولویت‌های بعدی بود و کار برایش در اولویت اول قرار داشت. توکل کردن در زندگی ایشان خیلی زیاد بود. پدرم در زندگی خیلی قانع بود. می‌گفت مگر ما برای انقلاب چه کرده‌ایم که باید توقع داشته باشیم چیزی بخواهیم و ماشین فلان و خانه داشته باشیم. تا آخر عمر در نهایت سادگی زندگی کرد.

با رهبر انقلاب هم دوستی داشتند؟

پس از اینکه پدرم منشی مخصوص شهید رجایی بود، منشی مخصوص حضرت آقا هم شد و تا پایان عمر این مسئولیت را بر عهده داشت. اواخر حیاتش پنج همکار دیگر پیدا کرد و فراغت بیشتری برای رفتن به مدارس و کارهای فرهنگی داشت. البته با اجازه آقا به کارهای آموزشی می‌رسید. یک بار دیداری همراه خانواده با حضرت آقا داشتیم و آنجا ایشان سابقه آشنایی‌شان با پدرم توضیح دادند. این آشنایی به سال ۵۹ و زمان حضور در حزب جمهوری اسلامی برمی‌گردد و این آشنایی و همکاری ادامه پیدا می‌کند.

پدرتان برای فعالیت‌های فرهنگی‌شان بازنشستگی قائل نبودند؟

تا آخرین لحظه حیاتش با عشق کار کرد. پدر سال ۸۴ در ۶۳ سالگی از دنیا رفت. او سال ۷۱ یک بار سکته کرد و یک ماه در بیمارستان بستری بود. آخرین بار در سال ۸۴ یک سکته دیگر کرد و از دنیا رفت. زندگی با پدرم برایمان بی‌نظیر بود و شیرینی‌ها و تجربه‌های ناب داشتن یک پدر آموزگار را برایمان به همراه داشت.

در پایان درباره کتاب «مکتب» که به تازگی منتشر شده است توضیح می‌دهید؟

این کتاب را انتشارات فهم که مسئولانش از دوستان و همکاران سابق پدرم هستند، منتشر کردند. این انتشاراتی چندین کتاب درباره معلمان هم‌جهت و هم‌مسلک خودشان مثل آقای روزبه یا سیدهادی محدث منتشر کرده بود. جلد پنجم این مجموعه به سیدهادی محدث اختصاص داشت. ایشان در مدرسه علوی معلم فیزیک و قرآن بودند و وقتی این کتاب به استحضار حضرت آقا می‌رسد و آقا این کتاب را می‌خوانند روی کتاب تقریظی با این مضمون می‌نویسند که من کتاب را خواندم و لذت بردم و چقدر خوب است افراد این سبکی بیشتر به جامعه معرفی شوند از جمله آقای محمدی‌دوست خودمان. این اتفاق برای سال ۹۴ است. در دو سال گذشته مسئولان انتشاراتی احساس می‌کنند یک کار انجام نشده دارند و باید این کتاب را منتشر کنند. در نهایت ما را پیدا کردند و از ما خواستند تا در تهیه کتاب همکاری داشته باشیم. کارهای کتاب در این دو سال انجام شد و از افراد مختلف خاطرات جمع آوری و در قالب یک رمان به قلم آقای محمد نوروزی فرسنگی منتشر شد.

یادکرد

نگاهی به زندگی شهید عبدالحسین عمرانی

معلم شهیدی که یاور محرومان بود

■ آرمان شریف

شهید عبدالحسین عمرانی در نهم شهریور شب اربعین سال ۱۳۳۵ در محله هومشی شهرستان میناب به دنیا آمد و از همان سنین کودکی به خاطر فضای روحانی و مذهبی خانواده، خیلی زود با مسائل دینی آشنا شد. قرآن خواندن را از همان سنین کودکی شروع کرد و حضوری فعال در کلاس‌های قرآن داشت. معلم قرآن عبدالحسین به مادرش گفته بود: «من نمی‌دانم چرا هر زمانی عبدالحسین قرآن می‌خواند اشک از چشمانم جاری می‌شود.»

دوره خدمت شهید عمرانی با خدمت در سپاه دانش آغاز شد. شش ماه آموزشی را در گرگان گذراند، سپس به روستای پلنگی برازجان در استان بوشهر رفت. بعد از گذراندن سپاه دانش وارد دوران تدریس و مرحله جدیدی از زندگی‌اش شد. اولین تلاش‌هایش برای معلمی را در روستای دهوسطی میناب شروع کرد. او در کنار تربیت نسل نوپا، به مبارزه علیه رژیم هم می‌پرداخت.

مراسم تشییع شهید عبدالحسین عمرانی را می‌توان شبیه به تشییع پیکر شهید موسی درویشی دانست. نه تنها از میناب که از دورترین نقاط استان آمده بودند تا در غم از دست دادن تکیه‌گاه‌شان اشک بریزند و ناله کنند

■ **تعقیب مأموران ساواک**

یکی از دغدغه‌های همیشگی شهید عمرانی، مسئله مذهب و دین اسلام بود. در یکی از روستاهای میناب که هم مدیریت آن را بر عهده داشت و هم به تدریس می‌پرداخت، چنان فضایی مذهبی و دینی به وجود آورده بود که در این مدرسه سرود شاهنشاهی را تغییر داده بودند!

شهید عمرانی با جایگزینی اشعاری دیگر به جای سرود صبحگاهی، ناخواسته مأموران ساواک را متوجه فعالیت‌هایش کرد. خدمتگزار مدرسه پس از آگاهی از حضور مأموران در مدرسه، شهید عمرانی را مطلع کرد و ایشان هم پیش از رسیدن مأموران از مدرسه گریخت و مدتی نیز مخفیانه به زندگی ادامه داد.

شهید عمرانی در چنین اوضاعی به روشنگری‌اش ادامه داد و مردم میناب را از ظلم حاکم آگاه کرد. سرانجام با پیروزی انقلاب اسلامی دور تازه فعالیت‌های شهید آغاز شد. در سال ۱۳۵۹ مسئولیت امور تربیتی آموزش و پرورش و رفاه میناب را بر عهده گرفت. همچنین در سال ۶۱ مدیرعامل شرکت تعاونی مصرف فرهنگیان میناب شد و سال ۱۳۶۴ نیز معلمی کلاس پنجم دبستان دهو را بر عهده گرفت.

■ **اعزام به جبهه**

در سال ۱۳۵۹ به جبهه اعزام شد. محل خدمتش بستان بود و در عملیات‌های زیادی حضور پیدا کرد. در گروه تخریب و خنثی‌سازی مین و گشودن معبر به انجام وظیفه پرداخت. بودنش معمولاً برای رزمندگان به جهت روحی و روانی موهبت الهی به حساب می‌آمد. هر بار که رزمندگان امیدشان را از دست می‌دادند این شهید عبدالحسین عمرانی بود که مرهمشان می‌شد. فضایی معنوی در جمعشان به چشم می‌آمد. در کنار همه مشغله‌ای که داشت، نماز شب را نیز واجب می‌دانست. یوسف خرمی همرزم شهید از این مهم می‌گوید: «شب نوزدهم یا بیست‌ویکم ماه رمضان بود و من هنوز هم نمی‌دانستم آقای عمرانی اهل نماز شب است. آن شب بچه‌ها در سنگر احیا گرفتند و دعای ابوحمزه ثمالی می‌خواندند که در آن مراسم شهید محمدی، شهید عیسی کریمی، شهید عیسی بهرامی و تعدادی از رزمندگان عزیز حضور داشتند. شهید عمرانی چنان زیبا می‌خواند که همگی به عالم دیگری رفتند.»

■ **شهادت در والفجر ۸**

اذان صبح بود. چند بار ایشان را صدا زدم با همان لهجه شیرین محلی گفت چی شده کاکا! گفتم کاکا اذان صبح می‌گوید برویم نماز بخوانیم. دو دستش را محکم به هم کوبید و با ناراحتی گفت آه امشب هم از دست رفت. حرف آخرش برایم معمایی شده بود. جریان را به یکی از دوستانم گفتم. گفت معلوم است تو هنوز سید را نشناخته‌ای! سید نمازهای شبش را مانند نمازهای یومیه واجب می‌داند. آن شب هم سید تا صبح مشغول عبادت بود.»

سرانجام پس از سال‌ها انتظار در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ که فرمانده گروهان ابوالفضل(ع) گردان ۴۱۵ ثارالله بود در فاو به شهادت رسید. مراسم تشییع شهید عبدالحسین عمرانی را می‌توان شبیه به تشییع پیکر شهید موسی درویشی دانست. نه تنها از میناب که از دورترین نقاط استان آمده بودند تا در غم از دست دادن تکیه‌گاه‌شان اشک بریزند و ناله کنند. هر چند او شوق رسیدن به خدایش را داشت اما برای دیگران و خصوصاً مردم شریف میناب و البته بشاگرد از دست دادنش یک فاجعه بود. نوعی بی‌پناهی در میان مردم دیده می‌شد، گویی پدرشان را از دست داده‌اند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۴۱

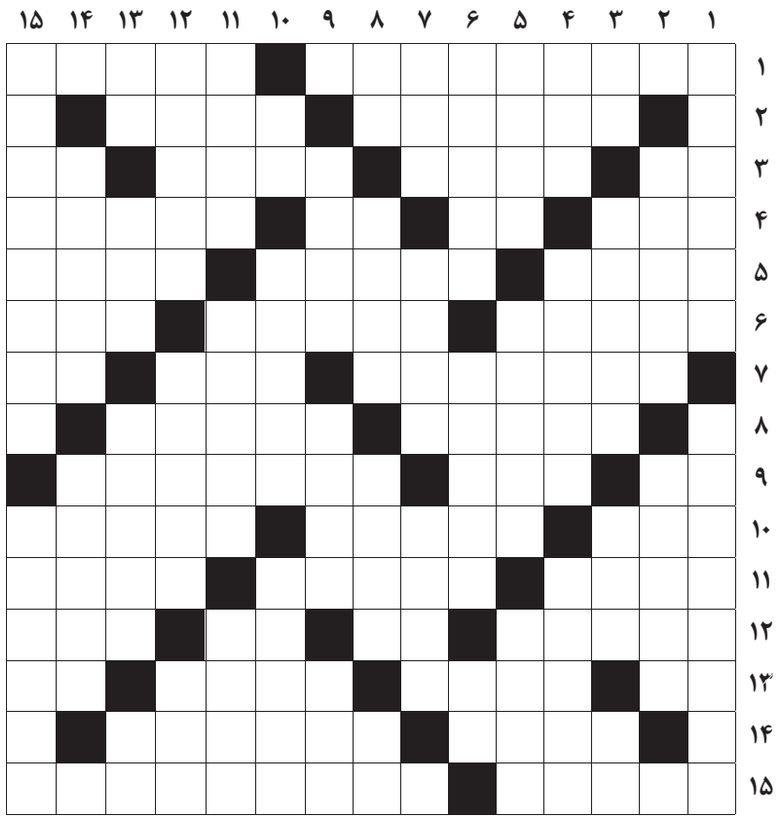

از راست به چپ

■ ۱- اسم اصلی سعدی - مسئولیت و فریضه ■ ۲-دفاع آخر در فوتبال-سرباز نیروی دریایی ■ ۳-تکرار حرفی-لولای پا-سپاسگزاری-مروارید ■ ۴-آب اندک-حرف فقدان-انبار کشتی-شهر آرامگاه قائم آل محمد ■ ۵-سهل-سازی عرفانی-مس ■ ۶-سخنان بیهوده-بیماری تورم رگ‌های پا-مقابل کیفی ■ ۷-غده کنترل کننده ترشح هورمون‌های بدن-دخترانگلیسی-اولین نت ■ ۸-از بین رفته-گرسنه بامدادی ■ ۹-گشوده-بزرگ‌ترین تفریح-نام دیگرش بارگنج است ■ ۱۰-آویزان-زنگ کلیسا-نااهل ■ ۱۱-قبا-طبیعی-باشگاه عربی ■ ۱۲-شمارگان-ماه شعرا-سنگ آسیاب-مردم قرآنی ■ ۱۳-از نت‌ها-مفصل پرکار-درودگر-برهنه ■ ۱۴-امید بستن به خدا-چهار نعل رفتن اسب ■ ۱۵-گرما و شور- گروهی از آریایی‌ها بودند که حکومتی را در فلات ایران بنا کردند

از بالا به پایین

■ ۱-بالاترین مقام نظامی اروپایی -مجموعه تلویزیونی شهید آوینی ■ ۲-پهناورترین کشور دنیا-سرپرستان ودوستان ■ ۳-خاک کوزه‌گری-شاهین شکاری-پلنگ-صفت عدد ■ ۴-رستگاری-آلوده و نجس- سایه و روشن نقاشی ■ ۵-آمدن-نوار افتتاح-تن‌پوش روزهای سرد ■ ۶-نوعی زغال سنگ-جوشش و جهیدن-برج کج ■ ۷-انبار و مخزن-وعده نیک-گوشت خردشده ■ ۸-مساوی-نانوا- آلونک-آب جامد ■ ۹-محل پخت نان-سازمان فضایی امریکا-نغمه و سرود ■ ۱۰-سایه-رئیس جمهور امریکا و واضع جنگ ستارگان-ناچار ■ ۱۱-نرخ رسمی-آغشته و مخلوط کردن-نوعی پارچه نخی ■ ۱۲-جریان هوا-سدی در تهران-ترس ■ ۱۳-شلوار جین-سنگ عیار-کیسه بزرگ-خطاب بی ادبانه ■ ۱۴-دخل و عایدی-ردیاب ■ ۱۵-سازمانی برای اداره یک رشته ورزشی -کوه فرهاد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲			۷		۸
		۱						
		۹	۴		۳		۱	
۸	۹						۳	۲
			۳		۵			
۷	۵							۴
			۵	۶	۱			
۴					۲			
						۸	۶	

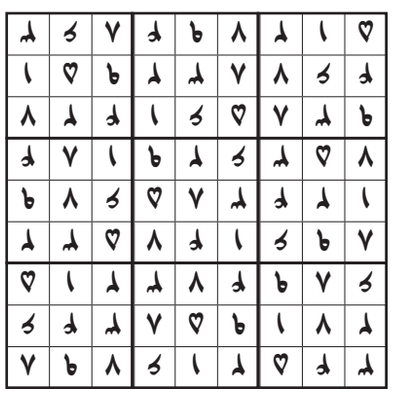

جدول کلمات متقاطع
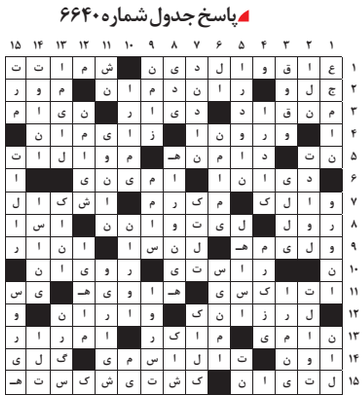
پاسخ جدول شماره ۶۶۴۰